

جمهوری اسلامی در اندیشه معماران انقلاب اسلامی

سید محمدرضا مرندی*

چکیده

انقلاب اسلامی ایران منشأ ظهور نظریه جدیدی در جهان معاصر گردید که توانست چندین مبنای پذیرفته شده آن را به چالش کشاند؛ این انقلاب، بر خلاف گفتمان مسلط بر جهان، اولاً معتقد به حضور دین در عرصه زندگی اجتماعی بود و ثانیاً دین و دموکراسی و مردم‌سالاری را قابل جمع بلکه لازم‌الجمع می‌دانست و بر همین اساس، نظریه جدیدی تحت عنوان مردم‌سالاری دینی ارائه کرد که نظام جمهوری اسلامی یک مدل محقق از آن می‌باشد.

ما در این نوشتار در پی آن هستیم تا ماهیت نظام جمهوری اسلامی را از نگاه معماران اصلی انقلاب اسلامی، همانند امام خمینی، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید صدر و آیت الله خامنه‌ای، تبیین کنیم. به نظر می‌رسد از منظر این بزرگان مبنای مشروعیت نظام جمهوری اسلامی، دوگانه یعنی خدا و مردم است و از همین روست که مردم‌سالاری دینی از نگاه آنان مفهومی بسیط و درون دینی است نه مرکب و برون دینی؛ به عبارت دیگر دین و مردم‌سالاری دو مقوله غیر قابل تفکیک از یکدیگر هستند و مردم‌سالاری جزئی مبنایی از دین محسوب می‌شود که در صورت فقدان آن، اسلامیت نظام نیز مخدوش خواهد شد. این حقیقت را می‌توان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مرحوم شهید بهشتی نقشی تعیین کننده در تدوین آن داشت نیز به وضوح مشاهده کرد.

واژگان کلیدی

جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی، معماران انقلاب، مردم‌سالاری دینی، قانون اساسی

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران منشأ ظهور نظریه جدیدی در جهان معاصر گردید که توانست چندین مبنای پذیرفته شده آن را به چالش کشاند؛ این انقلاب، بر خلاف گفتمان مسلط بر جهان، اولاً مبتنی بر حضور دین در عرصه زندگی اجتماعی بود و ثانیاً دین و مردم‌سالاری را قابل جمع بلکه لازم‌الجمع می‌دانست و بر همین اساس، نظریه جدیدی تحت عنوان مردم‌سالاری دینی ارائه کرد که نظام جمهوری اسلامی یک مدل محقق از آن تلقی می‌شود. این که معنا و مفهوم و حقیقت جمهوری اسلامی چیست؛ مطلبی است که بنیانگذاران، رهبران و معماران انقلاب اسلامی شایسته‌ترین‌ها در تبیین آن هستند. از این رو ما در این نوشتار در پی تبیین مفهوم و ماهیت جمهوری اسلامی در اندیشه معماران انقلاب اسلامی هستیم.

مفهوم‌شناسی

«جمهوری» در لغت از کلمه «جمهور» گرفته شده به معنی: «توده، گروه، بخش اعظم یک چیز و عموم» (فرهنگ فارسی معین، انتشارات اشجع، 1388، چاپ 4، 419. فرهنگ فلسفی و فلسفه سیاسی، قیصر کلکی. نشر پایان، چاپ اول، 1388، 132) اما «جمهوری» در اصطلاح به کشور یا نظام سیاسی‌ای گفته می‌شود که رئیس قوه مجریه در آن به وسیله‌ی آرای مردم و برای مدتی محدود انتخاب شود. (فرهنگ فارسی معین، انتشارات اشجع، 1388، چاپ 4، 419. فرهنگ فلسفی و فلسفه سیاسی، قیصر کلکی. نشر پایان، چاپ اول، 1388، 132) در تعریفی دیگر جمهوری به نوعی حکومت که در آن نماینده یا نمایندگانی از جنب ملت برای مدتی معین‌گزیده شده به اداره امور کشور بپردازند تعبیر شده است (درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، باقرساروخانی. انتشارات کیهان، چاپ سوم 1380) به صورت خاص نیز مولفه اصلی جمهوری، مشارکت مردم و تاثیرگذاری آن‌ها در سطوح عالی‌ه مناسبات نظام سیاسی می‌باشد.

به طور کلی جمهوریت در دو سطح معنایی مطرح می‌شود:

الف) سطح (معنایی) نوعی؛ در این سطح، «جمهوری» معادل و در معنای دموکراسی و مردم‌سالاری است؛ با این تعبیر، می‌توان «جمهوری» را «حکومت مردم بر مردم و برای مردم» دانست.

ب) سطح (معنایی) شکلی؛ «جمهوری» در این معنا شکلی از نظام سیاسی است که (در معنای عام آن) به حکومت غیر موروثی اطلاق می‌گردد (فرهنگ جدید سیاسی، محمود مهرداد، انتشارات هفته،

در باب این قید «اسلامی» از زوایا و مناظر گوناگون، مطالب فراوانی می‌توان گفت اما به طور کلی در خصوص جایگاه این قید در بحث «جمهوری اسلامی» می‌توان سه دیدگاه کلی را مورد توجه قرار داد:

- 1- اسلامیت به معنای حداقلی آن؛ که مراد از آن، حکومت مسلمین بر مسلمین و رسمیت داشتن دین اسلام به عنوان دین اصلی و رسمی کشور می‌باشد، مانند؛ حکومت «جمهوری اسلامی» در پاکستان.
- 2- اسلامیت، علاوه بر مورد قبل به معنای رعایت شریعت اسلامی و احکام و دستورهای دینی؛ مانند «جمهوری اسلامی» در افغانستان که بر اساس ماده سوم قانون اساسی آن، هیچ قانونی نباید مخالف اعتقادات و احکام شرع مقدس اسلام باشد و نیز بر اساس ماده 149 قانون اساسی آن، اصل اسلامیت در قانون اساسی غیرقابل بازنگری است.^۲
- 3- سلامیت، علاوه بر دو مورد قبل، به معنی مشروعیت دینی حکومت در تاسیس و ابقا و شرعی بودن انتصابات و اقدامات؛ در این سطح از بحث، قید اسلامی، مقوم حکومت و پایه حقانیت آن می‌باشد. تفاوت اصلی این دیدگاه با دیدگاه‌های قبلی در آن است که در این دیدگاه، حاکمان، منشأ الهی داشته و مشروعیت اقدامات آن‌ها از شرع مقدس اسلام که هم شامل حق الناس و هم حق (مردم سالاری دینی) است اتخاذ می‌گردد. در واقع این دیدگاه، دیدگاهی ایدئولوژیک از نظام سیاسی دارد که نظریه مردم‌سالاری دینی را مبنای خود می‌داند؛ مثال تام این دیدگاه «جمهوری اسلامی ایران» می‌باشد.

پیشینه نظریه جمهوری اسلامی

به لحاظ برقراری عملی حکومت؛ عبارت «جمهوری اسلامی» به صورت رسمی اولین بار در سال 1956 به عنوان نوع حکومت در قانون اساسی پاکستان^۳ درج گردید. در سال 1960 نیز با استقلال موریتانی حکومت «جمهوری اسلامی» در این کشور شکل گرفت.

۱. کتابی بهتر و جدید تر از محمود مهرداد در این زمینه نداریم؟! (یعنی کتاب فرهنگ جدید سیاسی تر ایشان است؟! ثانیاً جدید بودن در فرهنگ نامه امتیاز نیست خصوصاً این که مفهوم جمهوریت از آن زمان تا کنون تغییری نکرده است)

۲. پایگاه اینترنتی وزارت عدلیه افغانستان، <http://moj.gov.af/fa/page/۱۶۸۴>

۳. اسلامی جمهوری پاکستان - Islāmī Jomhuri-ye Pākistān

البته «جمهوری اسلامی» های موصوف تنها در لفظ با جمهوری اسلامی اشتراک داشته و با جمهوری اسلامی ایران که بر پایه نظریه مردمسالاری دینی بنا گردیده است، تفاوت های ماهوی و ذاتی دارند.

پیشینه جمهوری خواهی در ایران

جمهوری رضاخانی

با گذشت حدود بیست سال از برقراری حکومت مشروطه، رضاخان میرپنج سوادکوهی در دوران صدارت خود، نخستین فردی بود که به صورت عملی در فضای سیاسی ایران تشکیل حکومت جمهوری را دنبال نمود. جریان جمهوری رضاخانی از این قرار بود که در اواخر بهمن 1302 ش تب آن بالا گرفت و به صورت لایحه به مجلس ارسال شد و نمایندگان فراکسیون تجدد (حامیان رضاخان به رهبری تدین) به رضاخان اعلام کرده بودند اگر این لایحه رای نیاورد، لایحه لغو سلطنت قاجار را سریع تر ارسال کند. این لایحه قبل از نوروز 1303 ش مورد تصویب نهایی مجلس قرار گرفته و سردار سپه به عنوان نامزد ریاست جمهوری در مراسم سنتی سلام نوروز شرکت می کند.

با توجه به اعمال نفوذ وسیع رضاخان در انتخابات، شهید آیت الله مدرس که رهبری اصلی جریان ضد رضاخان در مجلس را در دست داشت از آنجا که می دانست طرح لایحه لغو سلطنت در آن شرایط به منزله رای آوردن و تصویب آن لایحه است با آگاهی نسبت به اهداف رضاخان با وسواس بسیار به کنترل اعتبار نامه ها و بحث در مورد هریک از نمایندگان و عملاً دفع الوقت جهت تأخیر در طرح لایحه لغو سلطنت قاجار پرداخت تا آنجا که با مخالفت با تمام اعتبار نامه ها سال 1302 ش را به پایان رساند، موتمن الملک به ستایش از اقدام آیت الله مدرس می گوید: «اگر اعتبارنامه امام جعفر صادق هم مطرح می شد او مخالفت می کرد تا جلسه به نتیجه نرسد». در این اثنا، دفع الوقت مدرس زمینه ساز واکنش جدی حامیان رضاخان شد تا جایی که حسین بهرامی با سیلی ای که در صحن مجلس بر صورت آیت الله مدرس وارد کرد آخرین تیر را بر پیکر طرح جمهوری رضاخانی وارد نمود و به قول مخبرالسلطنه:

ازین سیلی ولایت پر صدا شد دکاکین بسته و غوغا به پا شد

پخش خبر سیلی خوردن آیت الله مدرس در مجلس موجب تجمع و تحصن مردم در اطراف مجلس شد و در روز دوم فروردین 1303 ش در حالی که خیابان های اطراف میدان بهارستان مملو از معترضین به لایحه انحلال قاجار و تشکیل جمهوری رضاخانی بود پس از اطلاع رسانی تدین، نماینده حامی رضاخان، مردم مورد یورش سربازان نظمیه قرار گرفته و صدها نفر مجروح و دهها نفر

کشته شدند و سپس رضاخان شخصا وارد مجلس شد تا کنترل اوضاع را در دست بگیرد؛ شدت التهاب حوادث مجلس در آن روز به قدری بود که رضاخان توسط رئیس مجلس تهدید به استیضاح و عزل گردید و نهایتاً مجلس را ترک کرد. چند روز بعد از این غائله در ششم فروردین ماه رضاخان که برای آرام کردن افکار عمومی و دلجویی از علما به مشایعت علمای مهاجر که از قم به نجف معاودت می‌کردند رفته در آنجا پس از درخواست علما و مراجع خاتمه طرح جمهوری را پذیرفت و به دنبال آن، مراجع و علما با صدور بیانیه‌ای این مطلب را اعلام داشتند.¹

مبانی نظری جمهوری اسلامی

الف) مردم سالاری و دموکراسی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که قرائت و برداشت واحدی از مفهوم دموکراسی در میان صاحب‌نظران علم سیاست وجود ندارد و این مفهوم با برداشت‌های مختلفی از سوی آنان مطرح و ارائه می‌گردد به عبارت دیگر دموکراسی همچون اکثر مفاهیم در علوم اجتماعی از جمله واژگانی است که اجماع و اتفاق نظری در خصوص معنای آن در میان صاحب‌نظران دیده نمی‌شود. آنتونی آربلاستر در این باره می‌گوید:

«در این که دموکراسی چیست؛ این اصطلاح چه معنایی دارد و چه معنایی (قبلاً) داشته، تردیدهای فراوانی وجود دارد ... زیرا دموکراسی پیش از آنکه یک واقعیت باشد یک مفهوم است، هیچ نوع معنای دقیق و مورد توافقی ندارد. دموکراسی معانی بسیار متفاوت و مفاهیم ضمنی متعددی در تاریخ طولانی خود داشته و امروز در بستر نظام‌های اجتماعی و اقتصادی گوناگون به گونه‌های متفاوت درک می‌گردد. آنچه امروز در غرب، دموکراسی نامیده می‌شود کسانی را که برداشت‌های متفاوتی از آن دارند را چه در گذشته و چه در حال قانع نمی‌کند.» (آنتونی آربلاستر. «مردم‌سالاری»

¹. به این منابع رجوع شود: استفانی کرونین، رضاخان و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران جامی، 1383. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله، ج 1، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب 1359. / داریوش رحمانیان، چالش جمهوری و سلطنت، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، 1379، ص 8 / داریوش رحمانیان، چالش سلطنت و جمهوری، تهران، مرکز، 1377. / سیروس غنی، بر آمدن رضاخان، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، 1377. / فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج 1، تهران، انتشارات روشنفکران، چاپ اول، 1355، ص 103. / ملک‌الشعراء بهار، مختصر تاریخ احزاب سیاسی در ایران، ج 2، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، 1371، ص 42. / ملک‌الشعراء بهار، تاریخ احزاب سیاسی، ج 1، تهران، امیرکبیر، 1379. / مهدی قلی‌خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، 1375. / مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطه، ج 3، تهران، علمی، 1371. / یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج 4، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ پنجم، 1371، ص 347.

ترجمه: حسن مرتضوی، تهران: آشیان، 1379، 14)

البته این نکته بدین معنا نیست که نتوان به یک فهم مشترک و یک قدر متیقن از مفهوم دموکراسی دست یافت که اگر این گونه بود بحث از مفهوم مردم‌سالاری بیهوده می‌بود.

براساس یک تقسیم بندی عام، نظام‌های سیاسی را می‌توان به دو قسم کلی تقسیم کرد:

1. نظام‌هایی که خواست و اراده مردم را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و هدایت جامعه به شکلی

از اشکال، محترم می‌شمرند

2. نظام‌هایی که توجهی به این امر ندارند و تمامی امور خود را به صورت متمرکز و از بالا تدبیر

می‌کنند. در این نظام‌ها قدرت یا در دست یک نفر و یا یک گروه و طبقه خاص قرار دارد که به

نظام‌های دسته اول، استبدادی و به نظام‌های دسته دوم، توتالیتر و یا دیکتاتوری می‌گویند

بنابراین، دموکراسی، نظامی در مقابل نظام‌های توتالیتر (جمع سالار) و استبدادی (فرد سالار)

تلقی می‌شود و از همین روست که از آن به «مردم‌سالاری» تعبیر کرده‌اند.

باراک در این خصوص می‌نویسد:

حکمرانی اکثریت، غالباً به عنوان خصلت مردم‌سالاری توصیف شده است. اما بدون دولتی

مسئول یا قانون اساسی‌ای که از آزادی‌های فردی حمایت کند؛ احتمال سرکوب افراد مخالف توسط

"جباریت اکثریت" وجود دارد.¹

گرچه دموکراسی علاوه بر بعد سیاسی در ابعاد دیگری همچون اقتصادی و اجتماعی نیز مطرح

می‌شود اما آنچه معمولاً از آن مراد می‌شود و در این نوشتار نیز بیشتر مورد نظر است جنبه سیاسی

آن یعنی نقش یا حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود می‌باشد.

دو مرتبه از مردم سالاری

در یک نگاه کلی دو برداشت از مفهوم مردم‌سالاری و دموکراسی در میان نظریه پردازان

مطرح است:

1. مردم سالاری به عنوان فلسفه و مبنای حکومت

در این برداشت، مردم سالاری، خود به تنهایی هدف می‌باشد که مطلوبیت ذاتی داشته و موجب

مشروعیت بخشیدن و حقانیت یافتن حکومت می‌گردد. در واقع مردم سالاری در این مرتبه و معنا،

مبنای حکومت، تلقی می‌شود به گونه‌ای که اگر حکومتی واجد آن نباشد مطلوب و مشروع نخواهد

¹ A. Barak, *The Judge in a Democracy*, Princeton University Press, 2006, p.

بود. برخی از صاحب نظران از این مرتبه از دموکراسی به «دموکراسی به مثابه یک جهان بینی» (محسن اسماعیلی «مردم سالاری دینی و اصل حاکمیت ملی» (مجموعه مقالات همایش مردم سالاری دینی) 1385، 1، 93-120) یاد کرده‌اند.

2. مردم سالاری به عنوان شکل حکومت و روش حکومت داری

در این برداشت، مردم سالاری، خود، هدف نیست و مطلوبیت ذاتی ندارد بلکه ابزار و وسیله‌ای برای یکی از امور ذیل است:

الف) تحقق یا فعلیت حکومت

همواره بویژه امروزه برای تحقق هر حکومتی از جمله حکومت اسلامی، نیاز مبرمی به موافقت و جلب نظر مردم احساس می‌شود لذا مردم سالاری می‌تواند ابزاری کم هزینه برای تحقق و فعلیت یافتن حکومت‌ها تلقی شود.

ب) بقا و تداوم حکومت

همانگونه که فعلیت یافتن و تحقق حکومت‌ها معلول خواست و اراده مردم می‌باشد بقا و تداوم آن‌ها نیز منوط به خواست و اراده آن‌هاست. بنابراین، مردم سالاری می‌تواند به عنوان یک عامل مهم در بقای حکومت‌ها نیز عمل کند.

ج) ثبات حکومت و دوری از بحران

یکی از مشکلاتی که حکومت‌ها کم و بیش با آن مواجه هستند نارضایتی مردمی است که قاعدتاً موجب بی‌ثباتی و بحران در آن‌ها می‌شود. مردم سالاری می‌تواند برای این مشکل یک راه حل مناسب و کم هزینه تلقی شود.

د) کارآمدی و کارایی حکومت

هر گاه مردم در یک حکومت از رضایت‌مندی برخوردار نباشند قاعدتاً به آن دلگرم نخواهند بود و همین امر در کارایی و کارآمدی آنان و به تبع کارایی و کارآمدی حکومت، تاثیر منفی برجای خواهد گذاشت.

ه) مشروعیت و حقانیت یافتن حکومت از منظر ناظر بیرونی

گرچه در مردم سالاری به عنوان یک روش، مردم سالاری، مبنا و دلیل مشروعیت ذاتی حکومت تلقی نمی‌شود اما می‌تواند عامل مشروعیت^۱ و حقانیت آن از منظر ناظر یا ناظران بیرونی تلقی شود که خود این امر نیز از آن جهت که موجب اقتدار^۲ داخلی و خارجی نظام سیاسی می‌گردد، می‌تواند مطلوبیت داشته باشد.

بنابر این در مردم سالاری به عنوان یک روش، مطلوبیت مردم سالاری، به دلیل تبعات و پیامدهای آن است نه مطلوبیت ذاتی‌اش. لذا اگر بتوان پیامدها و فواید فوق را از طرقی غیر از مردم سالاری - مثلاً دیکتاتوری مصلح - نیز محقق نمود، در این صورت، دیگر مردم سالاری ضرورتاً مطلوبیت نخواهد داشت و می‌تواند کنار گذاشته شود.

(ب) دین

دین عبارت است از: «مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌های دستوری و ارزشی (بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها) سازواره‌ای که درباره تبیین هستی و تنظیم مناسبات آدمی از سوی هستی پرداز، از رهگذر وحی نبوی و هدایت فطری و عقلانی برای تمهید کمال و تأمین سعادت بشر است.» (دین و دموکراسی، صادقی رشاد، کتاب نقد، 20_21)

این تعاریف نیز با تعریف دین اسلام بیشتر تطابق دارد:

«ما جاء به النبی»، «روش زندگی بر اساس یک اعتقاد» (محمد حسین طباطبایی). «شیعه در اسلام» بی تا، 3) «روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می‌کند و هم در عین حال با کمال و سعادت اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای متعال موافق است» (محمد حسین طباطبایی). «المیزان فی تفسیرالقران» بی تا، 2، 194) «مجموعه‌ای از عقاید، قوانین و مقررات برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها که در صدد تأمین سعادت دنیا و آخرت آن‌هاست» (عبدالله جوادی آملی). «شریعت در آیین معرفت» قم: نشر اسراء، 1377، 93) «مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌های دستوری و ارزشی (بایدها و نبایدها و شایدها و نشایدها) سازواره‌ای که درباره تبیین هستی و تنظیم مناسبات آدمی از سوی هستی پرداز از رهگذر وحی و نبوت و هدایت فطری

¹. Legitimacy

². توجه به این نکته ضروری است که «اقتدار» از منظر علم سیاست، معادل «قدرت مشروع» است به عبارت

دیگر:

$$\text{قدرت} + \text{مشروعیت} = \text{اقتدار} \quad \text{Authority} = \text{Power} + \text{Legitimacy}$$

وعقلانی برای تمهید کمال و تأمین سعادت بشر در دسترس او قرار گرفته است.» (عبدالحمید فرزانه، «مردمسالاری دینی در نهج البلاغه» (مجموعه مقالات همایش مردمسالاری دینی) تهران: دفتر نشر معارف، 1385، 2، 198) «برنامه خداوندی برای سعادت دنیایی و آخرتی بشر» (مرتضی مطهری. «ولاءها و ولایتها» تهران: صدرا، 1376) «طرحی برای زندگی بشری در همه ابعاد و شؤون آن» (مرتضی مطهری. «پیرامون انقلاب اسلامی» تهران: صدرا، 1361 و «آنچه انسان بدان پایبند و ملتزم می‌شود» (سید محمد حسینی، «فرهنگ لغات واصطلاحات فقهی» تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم، 1385، 221)

مشروعیت دینی حکومت

آرای علما و فقهای شیعه در خصوص منشأ مشروعیت دینی و فقهی حکومت و کیفیت تعیین حاکم اسلامی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:
نظریه‌ای که مشروعیت فقهی حکومت را صرفاً به وسیله نصب از جانب خداوند، پیامبر یا ائمه معصومین می‌داند

نظریه‌ای که در مورد کیفیت تعیین حاکم اسلامی و انعقاد امامت، سکوت کرده است و در عین حال ولایت و حکومت را برای فقیه عادل ثابت می‌داند اما نه از باب نصب یا نیابت از طرف امام معصوم، بلکه از باب حکم شرعی نسبت به موضوع خود (نظریه میر فتحاح حسینی مراغی). شاید بتوان از این نظریه با عنوان نظریه مسئولیت فقیه نام برد

نظریه‌ای که حکومت را ملک مُشَاء مردم می‌داند که با انتخاب و وکللت آنان به یک نفر به عنوان حاکم، مشروعیت فقهی حکومت، محقق و محرز می‌شود (حائری، مهدی. حکمت و حکومت، لندن: شادی، 1995، 64 و 65).

نظریه‌ای که معتقد است حکومت و حاکم اسلامی جهت تحقق و تکمیل مشروعیت خویش باید دو سطح و مرتبه از مشروعیت را کسب کند: 1. مشروعیت در مرتبه احراز صلاحیت (به عنوان شرط لازم) 2. مشروعیت در مرتبه اعمال حاکمیت (به عنوان شرط کافی) این نظریه را می‌توان نظریه «جمع» نامید. (مرندی، سید محمد رضا. مبانی مشروعیت نظام سیاسی در اسلام، تهران: عطا، 1376، 164).

از آنجا که دیدگاه دوم در مورد کیفیت تعیین حاکم اسلامی سکوت اختیار کرده؛ در نتیجه، سه نظریه «نصب»، «انتخاب» و «جمع» در مشروعیت فقهی حکومت و چگونگی تعیین حاکم اسلامی قابل تأمل و بررسی است. البته هر کدام از این نظریه‌ها ممکن است دارای شقوق مختلفی باشند که نیازمند

نقد و بررسی باشند. از آنجایی که ما در این نوشتار به دنبال تبیین نظریه جمهوری اسلامی از دیدگاه معماران انقلاب اسلامی هستیم، به تبیین دیدگاه آنان می‌پردازیم.

مردم سالاری دینی و نظریه جمع

این نظریه بر آن است که نصب و انتخاب قابل جمع بلکه لازم الجمع هستند و برای احراز مشروعیت دینی حکومت، لزوماً باید کسی به ریاست آن تعیین شود که واجد صفات و شرایطی که در نصوص شرعی بدان‌ها تأکید شده است (از جمله فقاقت و عدالت) باشد اما این شرط گرچه برای مشروعیت حکومت اسلامی لازم و ضروری است لکن برای اعمال قدرت و حاکمیت مشروع از سوی وی (فقیه عادل جامع الشرایط) بر مردم کافی نیست بلکه رضایت و پذیرش امت اسلامی نیز به عنوان شرط کافی برای تکمیل مشروعیت حکومت وی، ضرورت دارد. به عبارت دیگر، این نظریه بر آن است که مقوله حکومت از جمله مقوله‌های دو حقی است که هم «حق الله» و هم «حق الناس» در آن متوفر است که «حق الله» در آن، با احراز صفات و شرایطی که در نصوص شرعی برای حاکم اسلامی به آن‌ها اشاره شده در فقهای عادل متوفر است و «حق الناس» با رضایت امت اسلامی به امامت و رهبری یک نفر از میان افرادی که واجد این صفات و شرایط هستند (فقهای عادل) محقق می‌شود (مزدی، سید محمد رضا. مبانی مشروعیت نظام سیاسی در اسلام، تهران: عطا، 1376، 164). و (پورفرد، مردم‌سالاری دینی، 1388: 82)

این نظریه همچنین در پاسخ به اینکه آیا مردم در امر حکومت اسلامی صاحب حق شرعی هستند، جواب مثبت داده؛ ابراز می‌نماید که کلمه «حق» از جهت لغوی دارای دو معنای متفاوت است: به معنای «حقیقت داشتن» و «درست بودن» که جمع آن «حقایق» و در نقطه مقابل آن «باطل» یا «نادرست» قرار می‌گیرد فرهنگ فارسی معین (یک جلدی)، محمد معین، انتشارات اشجع، چاپ چهارم، 1388، ماده حق، 465).

به معنای سزاوار و بهره مند بودن، و تملک داشتن» که جمع آن «حقوق» و در نقطه مقابل آن «تکلیف» مطرح می‌شود (فرهنگ فارسی معین (یک جلدی)، محمد معین، انتشارات اشجع، چاپ چهارم، 1388، ماده حق، 465). که هر دوی این معانی در فقه و متون اسلامی به رسمیت شناخته شده و مشروع تلقی می‌شوند بدین صورت که حق در معنای اول تلازم بسیاری با «حق الله» و در معنای دوم با «حق الناس» دارد.

لذا این نظریه بر آن است که حکومت شرعی، حکومتی است که هم مطابق با «حقیقت شرع» باشد و هم واجد حق شرعی تملک انسان بر سرنوشت خود یعنی حق «سزاوار بودن» افراد در تعیین حاکم

برای خود.

نظریه "جمع" در پی ارائه پاسخ مثبت، معقول و کاملی به سؤال ماهیت مردم‌سالاری دینی است زیرا بر آن است که اثبات کند هیچ تعارض ذاتی‌ای میان پذیرش همزمان دو مقوله دین و مردم‌سالاری در بالاترین مرتبه آن‌ها وجود ندارد. از جمله قائلین به این نظریه می‌توان از امام خمینی، شهید مطهری و آیت الله خامنه‌ای یاد کرد.

جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی از منظر امام خمینی

حقیقتاً درک و استنباط قطعی از آراء و اندیشه‌های امام خمینی، کاری بس دشوار است چه آنکه نظریات و آرای امام در چند کتاب از جمله «تحریرالوسیله»، «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» و کتاب «البیع» که در باب احکام و اقسام معاملات تدوین شده، خلاصه نمی‌شود بلکه در صدها سخنرانی و پیام و مصاحبه که قبل و از بعد انقلاب اسلامی انجام شده، پراکنده و پخش می‌باشد و از طرفی دیگر به علت منصب رهبری و زعامتی که ایشان برعهده داشتند و روی سخن و کلامشان در سخنرانی‌ها، اشخاص مختلفی از مردم، با سطح درک و فهم متفاوتی از اسلام بوده است، کلام و سخن ایشان مطابق با درک و سطح فکری مخاطب، متفاوت بوده در نتیجه تعبیر و تفاسیر متفاوتی را نیز دربرداشته است. به طور کلی می‌توان چنین گفت که بسیاری از سخنان ایشان به همین دلیل، نمی‌تواند خیلی مورد استناد فقهی و حقوقی قرارگیرد زیرا از این لحاظ، دارای ابهام و ابهام است، به طوری که می‌توان دو برداشت کاملاً متفاوت از آن‌ها نمود. و این بر محقق است که تمامی آراء و سخنان ایشان را گردآورد و آنچه از کلام امام را در این باره مطلق می‌یابد با آن گروه از مقیدها، تقیید زند تا حقیقت را دریابد.

به طور کلی دو برداشت و تفسیر از آراء و کلام امام خمینی درباره منشأ مشروعیت نظام سیاسی و منصوب یا منتخب بودن حاکم اسلامی وجود دارد و هر کدام از این دو برداشت و تعبیر خود، به سخنان و آثار فقهی ایشان استناد می‌کنند که جمع بین این دو برداشت را می‌توان همان نظریه جمع دانست. ما در اینجا هر دو گروه از این نظریات و سخنان را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) آن دسته از آرای امام که در برداشت منصوب بودن حاکم اسلامی بدان‌ها استناد می‌شود: امام در بیان دلالت روایت مقبوله¹ عمرین حنظله (در جلد دوم کتاب البیع) به نصب فقیه مطالبی را ابراز می‌کنند که خلاصه‌ای از آن در پی می‌آید:

¹. «مقبول» به حدیثی می‌گویند که علما، مضمون آن را قبول کرده و طبق آن عمل نموده باشند.

«پس از مجموعه آنچه گفته شد، روشن گردید که از گفتار امام [صادق(ع)] که می‌فرماید: «فائی قد جعلته علیکم حاکماً - پس من براستی او را حاکم بر شما قرار دادم. استفاده می‌شود که آن حضرت، فقیه را چه در شئون قضاوت و چه در شئون ولایت، حاکم قرار داده است، پس فقیه در هر دو زمینه «ولی امر» است و حق حاکمیت دارد. به ویژه، با وجود آنکه حضرت فرموده‌اند «قاضیاً» بلکه فرموده‌اند «حاکماً»؛ و چون می‌دانیم اوامر و نواهی همان احکامند، بعید نیست که اگر امام تعبیر به «قاضی» نیز می‌کردند، باز هم این تعمیم صحیح بود، یعنی قضاوت به‌طور کلی، اعم از داوری قاضی و دستور حاکم است» («شئون و اختیارات ولی فقیه». ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول 1365 ه.ش) 48)

در مورد دلالت حدیث مرسل^۱ که شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» خویش آورده و عبارت «الهم ارحم خلفائی - خدایا جانشینان مرا مورد لطف و رحمت خود قرار ده - چنین می‌گویند: «... پس ظاهر روایات، دلالت بر آن دارد که علمای عادل، واجد جمیع اختیارات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هستند، مگر آنکه دلیلی بر نفی بعضی از این اختیارات برای فقیه عادل داشته باشیم، که در آن صورت، ما نیز آن دلیل را پذیرفته، تبعیت می‌کنیم ... کسی که می‌تواند سنت پیامبر را بشناسد و تعارض و ناسازگاری روایات را با استناد به موازین معتبر - که درجای خود معین شده؛ اعم از آنچه از پیشوایان معصوم رسیده و غیر آن - برطرف سازد و سخنان مخالف با کتاب و سنت پیامبر را از سخنان موافق با آن‌ها تشخیص دهد، همانا مجتهد متبحر و محدثی است که فقیه نیز هست.» (روح الله، خمینی «شئون و اختیارات ولی فقیه». ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول 1365 ه.ش) ص 40.)

در توضیح حدیث منسوب به امام زمان که «و اماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا ...» می‌گویند:

«... علاوه بر آنچه ذکر شد، از منظر مذهب تشیع، این از امور بدیهی است که مفهوم حجّت خدا بودن امام آن است که امام دارای منصبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است و چنان نیست که او تنها مرجع بیان احکام الهی است. لذا می‌توان از گفته آن حضرت که فرمود: «انا حجة الله و هم حجتی علیکم» دریافت که می‌فرماید: «هرآنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من، در مورد آن‌ها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من، صاحب همان اختیارات هستند و روشن است که مرجع

^۱. «مرسل» حدیثی است که از سلسله راویان آن یک تن یا بیشتر حذف شده است و در مقابل آن حدیث «مسند» است که تمام راویان آن مرتباً و بطور کامل تا شخص معصوم ذکر شده است.

این حقوق، جعل ولایت از جانب خداوند برای امام و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است.» (روح الله، خمینی «شئون و اختیارات ولی فقیه». ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول 1365 ه.ش) ص 47.

ایشان در تفسیر حدیث صحیح (کاظم مدیر شانه چی، «علم الحدیث و درایة الحدیث»، (قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم زمستان 1362 ه.ش) 2، 39) قدّاح از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «... إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ...» می‌گویند:

«... آری همچنان که آن حضرت امامان علیهم السلام را به عنوان جانشینان خود قرار دادند و آنان را برای حکومت بر تمام مردم منصوب کردند، فقها را نیز به عنوان جانشینان خود قرار دادند و ایشان را برای حکومت جزئی و محدود منصوب کردند و فرق بین ائمه و فقها، از این جهت درست همانند فرق میان حاکم یک کشور و فرماندارانی است که از طرف او در مناطق مختلف آن کشور به کارگمارده می‌شوند...»

«... از این سخن دانسته می‌شود که جعل خلافت برای فقها، در رتبه جعل آن برای ائمه نیست و برخلاف آنچه بعضی گمان برده‌اند، این دو نوع خلافت در عرض یکدیگر قرار ندارند، مثلاً لازمه خلیفه قراردادن امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تمام مردم این است که ایشان بر تمام مردم جهان، بدون هیچ استثناء حق ولایت و سرپرستی داشته باشد. از این رو از آن حضرت بر امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما و بر فقها و دیگر مردم حق ولایت و زمامداری دارد. و هنگامی که خلافت جزئی و محدود را به عهده فقها گذاشته‌اند، به سادگی از آن فهمیده می‌شود که آنان هم تحت فرمانروایی و ولایت حضرت امیر قرار دارند، چرا که آن حضرت فرمانده مطلق و امیر بر کلّ است. به علاوه تقیید ولایت فقها در اینجا، عقلاً و نقلاً، جایز است و هیچ اشکالی ندارد... اگر ولایتی از نظر دیگر - غیر از زمامداری حکومت - برای ائمه سلام الله علیهم معین دانسته شود، در این صورت، فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود.» (روح الله، خمینی، «شئون و اختیارات ولی فقیه»، صص 61-66)

5. «ولایت یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده‌باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است ... مجلس خبرگان می‌خواهند تصویب کنند آن چیزی را که خدای تبارک و تعالی فرموده‌است...» («صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»،

1. توضیح اینکه اگر فرضاً از برخی روایات، ولایت فقها بدون هیچ قیدی اثبات شود، مانعی ندارد که در روایات دیگر مقید شده باشد، زیرا تقیید اطلاعات، امری است که عقل و نقل آن را جایز می‌دانند.

(تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 2، 27)

6. در مورد حکم انتخاب رئیس دولت موقت:

«من که ایشان را [رئیس دولت موقت را] حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است.»
(«صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 2، 31)

7. و در جایی دیگر:

«به حرف‌های آن‌هایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشنفکر حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید، اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا یا طاغوت. اگر به امر خدا باشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد؛ طاغوت است، وارد شدن در حوزه او، وارد شدن در حوزه طاغوت است طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک تعالی یک کسی نصب بشود.» («صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 9، 235)

8. و همچنین:

«ایشان [رئیس دولت موقت] را که من قرار دادم، واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است، باید از او اتباع کنند.» («صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 5، 31)

9. «اساساً فرماندم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزشی ندارد ... اگر ولایت فقیه نباید بشود، برای اینکه باید به حکومت ملت باشد، این‌ها ولایت فقیه را اطلاع از آن ندارند.» («صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 10، 53)

10. «ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه‌ای است که خدای تبارک و تعالی داده است.» («صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 10، 81)

امام خمینی در مهمترین اثر فقهی خود کتاب البیع به نصب ولی فقیه تصریح کرده‌اند¹ تا اینجا برخی از نظریات و آرای امام خمینی در مورد منصوب بودن حاکم اسلامی، ذکر گردید. **ب)** آن قسم از سخنان امام که حکایت از انتخابی بودن حاکم اسلامی و توجه به رای مردم دارد: 1. امام در جواب خبرنگار خارجی که می‌پرسد: حکومت اسلامی چگونه حکومتی است می‌گوید: «حکومت اسلامی، حکومتی است که صد درصد متکی به آرای ملت باشد، به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود، سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، 3، 36 و روزنامه کیهان، شماره 10977، سال 59).

2. در سخنی خطاب به هیئت مبعوث کنفرانس طائف: «در اینجا (ایران) آرای ملت حکومت می‌کند، اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 14، ص 165 و روزنامه جمهوری اسلامی، 11 اسفند 59).

3. «اصل ملت است، میزان رأی ملت است.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 9، 194، روزنامه کیهان، 16 فروردین سال 63)

4. در جواب خبرنگار روزنامه گاردین:

«حکومت ما متکی به آرای عمومی خواهد بود.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 2، 164)

در حکم انتصاب نخست وزیر دولت موقت:

«برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران، نسبت به رهبری جنبش ابراز شده ... جنابعالی را مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 5، 27، روزنامه اطلاعات، 17 بهمن 1357)

در نطق تاریخی خود در بهشت زهرا پس از ورود به ایران:

¹. روح الله، خمینی [امام]، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 10، ص 78 و ر. ک. به: ج 2، صص 479 و 480، 485 و 502؛ تحریر الوسيله، مسئله 1 و 2 ختام الامر بالمعروف و الهنی المنکر، ج 1 ص 482؛ کتاب ولایت فقیه از جمله: صص 80 و 84.

«من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می‌کنم» «من به واسطه اینکه این ملت مرا قبول دارد، دولت تشکیل می‌دهم.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 5، 7، روزنامه اطلاعات، 14 بهمن 1357)

در سخنرانی برای اهل منبر:

«خدای تبارک و تعالی تأیید کرده است این ملت را که سرنوشت خودش را به دست خودش بگیرد.» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 15، 207، روزنامه اطلاعات، 5 آبان 1360، ص 14)

می‌بینیم که در تمامی این سخنان امام خمینی، اصالت را به رأی مردم داده و رأی اکثریت را معتبر دانسته‌اند.

در پیام به مردم، در آستانه انتخابات مجلس خبرگان رهبری:

«... لازم دانستم که نکته مهمی را به عرض ملت شریف برسانم و آن اهمیت ویژه‌ای است که این مجلس [خبرگان] دارا می‌باشد؛ واضح است که حکومت، به جمیع شئون آن و ارگان‌هایی که دارد، تا از قبل [طرف] شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود ... و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئون طاغوتی و محرم خواهد بود و لهذا تعیین خبرگان و فقیه شناسان از تکالیف بزرگ الهی است ... و همانطور که قبلاً تذکر دادم، مردم در دادن رأی به اشخاص واجد شرایط آزاد هستند...» (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 17، 103، روزنامه کیهان، 17 آذرماه 61).

درحقیقت معنای این سخن امام این است که تا خبرگان با انتخاب مردم، تعیین نشوند، مشروعیت نخواهند داشت و فقیه واجد شرایط با انتخاب خبرگان منتخب مردم، ولایت مشروع. بنابراین ولی فقیه و حاکم اسلامی را نیز مردم باید انتخاب کنند.

تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و درصدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، ج 20، 479)

در جای دیگر، ایشان می‌فرمایند: «خود ملت میزان است. مجلس موسسان اگر "اعتبار" دارد برای این است که مجلس مبعوث از ملت است. خود ملت حق ندارد رای بدهد، لکن وکیل ملت حق دارد؟! این چه غلطی است! خود من حق ندارم تصرف بکنم در مال، وکیل من حق دارد؟! ... وکلا برای این

حق دارند که وکیل شما هستند، و آلا چه حقی دارند؟ یک نفر چه حقی دارد برای 35 میلیون جمعیت رای بدهد؟ پنجاه نفر — ششصد نفر چه حقی دارد برای یک ملت 35 میلیونی رای بدهند؟ این حق برای این است که شما می‌خواهید رای بدهید. رای شماست. میزان؛ رای ملت است. ملت یک وقت، خودش رای می‌دهد. یک وقت، یک عده‌ای را تعیین می‌کند که آنها رای بدهند: آن در مرتبه دوم صحیح است. و آلا مرتبه اول، حق مال خود ملت است. شما خون دادید، حقوقدانان برای شما تکلیف معین کنند؟! خودتان باید تکلیف معین کنید. شما می‌باید، همین ملت، همین مردم محروم... این‌ها باید رای بدهند. بهانه‌ها را کنار بگذارید؛ از خدا بترسید؛ با ملت شوخی نکنید؛ رای مردم را هیچ حساب نکنید؛ مردم را به حساب بیاورید» (خمینی، صحیفه امام، 1385، ج 8: 173).

براساس روایات متعدد منقول از حضرات معصومین علیهم السلام دلیل عقلی و دلیل ملفق از عقل و نقل، در زمان امام زمان ولایت جامعه بشری از سوی شارع مقدس مستقیماً و بلاواسطه مردم به فقیهان عادل تفیض شده است. شارع جاعل ولایت، فقیهان عادل اولیاء منصوب و مؤلی علیهم محسوب می‌شوند. (خمینی، صحیفه امام، 1385، ج 9: 253)

مردم موظفند ولایت اولیای شرعی خود را بپذیرند و از آن‌ها اطاعت کنند. مردم با این اطاعتشان ولی امر را در اجرای وظیفه شرعی تمشیت امور سیاسی جامعه بر مبنای شرع انور یاری می‌کنند. (روح الله، خمینی تحریر الوسیله، 1، مسئله 4، 483)

ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد، ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به مسلمانان یک چیزی را تحمیل بکنیم. (روح الله، خمینی، «صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، 1، 181)

ایشان در خصوص حق اعمال نظر مردم ولو بر خلاف مصلحتشان، به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌فرمایند: «اکثریت هر چه گفتند، آرای ایشان "معتبر" است، ولو... به ضرر خودشان باشد. شما ولی آن‌ها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست. ما نمی‌خواهیم [اجبار] بکنیم... آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه بروید، ولو عقیده‌تان این است که مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به "ما و شما" چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأی که داده متبع است». (خمینی، صحیفه امام، 1385، ج 9: 334)

شاید ابتدا تصور شود خطاب امام فقط وکلای ملت است، که امام به آنان گوشزد بکند شما ولی ملت

نیستید (در حالی که امام، خود در جایگاه ولی است)، اما ادامه سخن که خطاب «ما و شما» دارد نشان از عدم جواز تحمیل از سوی کل سران حکومت است.

این در حالی است که ایشان حتی با فرض عدم تشکیل حکومت، منصب فقها در این زمینه را به قوت خود باقی دانسته و آنان را صاحب ولایت بر امور مسلمین از بیت‌المال گرفته تا اجرای حدود حتی بر نفوس مسلمین می‌داند. (خمینی، کتاب البیع، 1368، ج 2: 515 تا 517)

از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد. (خمینی، کتاب البیع، 1368، ج 3: 42)

اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتور باشیم ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد، ما هم از آن‌ها تبعیت می‌کنیم ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به مسلمانان یک چیزی را تحمیل بکنیم. (خمینی، کتاب البیع، 1368، ج 11: 7)

ایشان در خصوص حق اعمال نظر مردم ولو بر خلاف مصلحتشان، به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌فرماید: «اکثریت هر چه گفتند، آرای ایشان "معتبر" است، ولو... به ضرر خودشان باشد. شما ولی آن‌ها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست. ما نمی‌خواهیم [اجبار] بکنیم... آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه بروید، ولو عقیده‌تان این است که مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به "ما و شما" چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأی که داده متَّبِع است». (خمینی، صحیفه امام، 1385، ج 9: 334)

شاید ابتدا تصور شود خطاب امام فقط وکلای ملت است، که امام به آنان گوشزد بکند شما ولی ملت نیستید (در حالی که امام، خود در جایگاه ولی است)، اما ادامه سخن که خطاب «ما و شما» دارد نشان از عدم جواز تحمیل از سوی کل سران حکومت است.

این در حالی است که ایشان حتی با فرض عدم تشکیل حکومت، منصب فقها در این زمینه را به قوت خود باقی دانسته و آنان را صاحب ولایت بر امور مسلمین از بیت‌المال گرفته تا اجرای حدود حتی بر نفوس مسلمین می‌داند. (خمینی، کتاب البیع، 1368، ج 2: 515 تا 517)

جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی از منظر شهید آیت الله مرتضی مطهری

آیت الله شهید مرتضی مطهری در کتاب پیرامون جمهوری اسلامی، در بیان انواع حق حاکمیت، از جانب قائلین به حق انحصاری الهی می‌نویسد:

«... قهراً ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است نه نیلبت از جامعه و وکللت از جامعه، فقه هم این مسئله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است، از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد.» (مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، 77)

وی سپس دیدگاه خود را این گونه مطرح می‌کند:

«از نظر فلسفه اجتماعی اسلامی نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا، پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم، مسئولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع، مسوول می‌سازد و افرادی را ذی حق می‌کند و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می‌کند.» (مطهری، علل گرایش به مادیگری مجموعه آثار، ج 1، ص 554 و 555)

«کلمه جمهوری، شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه اسلامی محتوای آن را ... جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که شکل آن، انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه است برای مدت موقت، و محتوای آن اسلامی است.» (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 80)

«ولایت فقیه به این معنی نیست که فقه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند. نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح استراتژی نظارت داشته باشد.» (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 66 و 67)

«مهر اسلامیت را اکثریت قاطع ملت ایران بر نوع نظام آینده مملکت زده‌اند هیچ کس اسلامی بودن جمهوری را به مردم تحمیل نمی‌کند. این تقاضای خود مردم است ... اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند. حق شرعی امام از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و یک ایدئولوژی ناشی می‌شود و مردم تأیید می‌کنند که او مقام صلاحیتداری است که می‌تواند قابلیت اشخاص را از جهت انجام وظیفه اسلامی تشخیص دهد. حق شرعی و وظایف شرعی یعنی مهر ایدئولوژی مردم و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است. واژه دمکراتیک در پیشنهاد جمهوری دمکراتیک اسلامی حذف شد تا هیچ تردیدی در مورد دمکراتیک بودن حکومت اسلامی باقی نماند.» (مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 77 و 78)

شهید مطهری این نظریه را «تئودموکراسی» توصیف می‌کند و آن را قابل انطباق با فقه شیعه و مانند انتخاب مرجع تقلید توسط عامه می‌داند. (لک زایی، اندیشه سیاسی آیت‌الله مطهری، 1381: 170)

البته با توجه به شهادت زود هنگام شهید مطهری، فرصت زیادی برای نظریه پردازی ایشان در

خصوص تبیین ماهیت جمهوری اسلامی حاصل نشد و ما مجبوریم به همین اندک از دیدگاه‌های ایشان اکتفا کنیم.

جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی از منظر آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر

آیت‌الله سید محمدباقر صدر در طول حیات سیاسی و علمی خود، سه نظریه متفاوت اما نزدیک به هم در باب حکومت اسلامی ارائه کرده است؛ که نشان دهنده سیر تطور و تکامل اندیشه سیاسی این متفکر اسلامی است. آخرین نظریه سیاسی وی تحت عنوان «خلافت مردم با نظارت مرجعیت» می‌باشد شهید صدر این نظریه را یک سال قبل از شهادت خود در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال 1399 ه.ق در پاسخ به شش نفر از علمای لبنان در توضیح مبانی جمهوری اسلامی در مجموعه مختصر «الاسلام یقود الحیات» به ویژه در حلقه دوم و چهارم این مجموعه به نام‌های «لمحه فقیهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران» و «خلافه الانسان و شهادت الانبیاء» به رشته تحریر درآورده است.¹ این نظریه که رأی نهایی شهید صدر در باب دولت اسلامی تلقی می‌شود، ترکیبی از دو نظریه پیشین وی است. صدر با به کارگیری دو عنصر حق خداداد خلافت انسان و نظارت دینی مرجع صالح، جمهوری اسلامی را طراحی کرده است که در آن به حق «استخلاف مردم» از برای حکومت اشاره می‌کند:

«همانا تصدی قوه مقننه و قوه مجریه به امت بر می‌گردد پس امت همان صاحب حق است در تصدی این دو قوه از طریقی که قانون اساسی معین می‌کند و این حق همان حق «استخلاف» و رعایتی است که از ناحیه مصدر حقیقی همه قدرت‌ها یعنی خداوند تعالی حاصل شده است.» (سید محمدباقر صدر، لمحه فقیهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1979م)

وی در جای دیگر در مقام استدلال به «توقیع شریف» می‌گوید:

«رجوع مردم به آنان (فقهای واجد شرایط) از آن جهت که آنان راویان احادیث امامان و حاملان شریعت هستند موجب اعطای ولایت (به معنای سرپرستی بر تطبیق شریعت و حق اشراف کامل از این زاویه) به آنان می‌گردد.» (سید محمدباقر صدر، لمحه فقیهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1979م)

اصول نظریه «خلافت مردم با نظارت مرجعیت»

¹مجموعه «الاسلام یقود الحیات» در شش جزء در سال 1399 ق. منتشر شده است.

1. خلافت مردم

خداوند منشأ همه قدرت‌هاست. ولایت اصیل تنها از آن خداوند است. لذا انسان از سیادت و سلطه غیر خدا آزاد است. این سیادت الهی که مضمون دعوت همه انبیا است با حق الهی مستمسک طاغوت‌ها و شاهان ستمگر تفاوت جدی دارد. (صدر، لمحہ فقہیہ، ص 17 و 18) سیادت الهی در جامعه بشری از دو طریق توأم خلافت و شهادت اعمال می‌شود. (صدر، خلافت الانسان ص 9)

خداوند، انسان (جنس بشر) را خلیفه خود در زمین قرار داده است اداره جامعه انسانی، سیاست و تدبیر امور آن از شئون خلافت الهی انسان است. به عبارت دیگر انسان به عنوان جانشین خداوند حاکم بر سرنوشت خود شده است. قرآن کریم این خلافت را امانت الهی معرفی کرده است. (احزاب، 72)

انسان موظف است این امانت را آنچنان که خداوند می‌خواهد به کار گیرد. لذا حق ندارد آن را براساس هوسها و منافع شخصی استعمال کند. طبیعت استخلاف الهی اقتضا می‌کند که انسان در زمین به حق و عدالت حکم کند و مصالح نوع انسانی را با تطبیق احکام الهی بر بندگان و سرزمین او ادا نماید. انسان در برابر خداوند مسئول است و برای ادای این مسئولیت آزاد آفریده شده است. «خلافت» جریان رشد انسان به سوی خداوند است. (صدر، خلافت الانسان، ص 13-22)

2. نظارت مرجعیت

امت زمانی که خود را از سلطه طاغوت رها کرد، خلافت الهی در زمین به او منتقل می‌شود. امت خلافت خود را براساس دو قاعده قرآنی اعمال می‌کند: اول قاعده شوری (شوری، 38) حوزه شوری موارد غیرمنصوص است؛ دوم ولایت مومنین و مؤمنات بر یکدیگر به طور مساوی (توبه، 71) امت خلافت خود را براساس مشورت همگانی و رأی اکثریت (در زمان اختلاف آراء) متبلور می‌سازد. جهت نهادینه کردن دو قاعده قرآنی یاد شده، دو قوه مقننه و مجریه در چهارچوب قانون اساسی توسط امت اداری می‌شود. امت در اعمال خلافت خود در این دو قوه مقابل خداوند مسئول است. امت حق خداداد خلافت خود را براساس راه‌های زیر اعمال می‌کند:

اول- انتخاب رئیس قوه مجریه بعد از تأیید صلاحیت وی از سوی مرجع. رئیس قوه مجریه اعضای هیئت دولت را نصب خواهد کرد.

دوم- انتخاب اعضای مجلس اهل حل و عقد (قوه مقننه) وظایف این مجلس عبارت است از:

1. رأی اعتماد به اعضای هیئت دولت معرفی شده از سوی رئیس قوه مجریه
2. انتخاب فتوای مناسب در موارد اختلاف فتاوی مجتهدین بر اساس مصلحت عمومی (قسم دوم احکام شرعی)

3. وضع قوانین مورد نیاز در منطقه الفراغ.

4. اشراف بر نحوه اجرای قوانین اساسی و عادی و نظارت بر عملکرد قوه مجریه (صدر، لمحہ تمهیدیه ص 19-20)

امت صاحب حق در تدبیر امور و حمل امانت الهی است. افراد امت همگی در این حق در پیشگاه قانون مساویند. آحاد مردم در بیان نقطه نظرهای خود و نیز در فعالیت‌های سیاسی خود آزادند. آزادی‌های عمومی از جمله آزادی‌های مذهبی برای غیرمسلمانان در چارچوب قانون اساسی از سوی دولت اسلامی تضمین می‌شود. (صدر، لمحہ تمهیدیه ص 22)

شریعت اسلامی منبع قوانین اساسی و عادی است، به این معنی که به شکل زیر کلیه قوانین براساس آن وضع می‌شود:

الف) - احکام شرعی ثابت که مورد اختلاف فقیهان نیست. این دسته از احکام به اندازه ارتباطشان با زندگی اجتماعی جزو ثابت قانون اساسی به‌شمار می‌روند چه در متن قانون به آن‌ها تصریح شده باشد چه نشده باشد.

ب) - احکام شرعی ثابت که نظر مجتهدان مختلف در آن متعدد است، لذا موقف شرعی در آن‌ها واحد نیست و بدیل‌های شرعی در آن متصور است. گزینش بدیل معین از بین این آراء متعدد به عهده قوه مقننه است که براساس مصلحت عمومی صورت می‌گیرد.

سوم. منطقه‌ای که از جانب شارع مقدس حکم ایجابی یا تحریمی در آن وارد نشده است و شامل همه حالاتی که انتخاب موضع در آنها از سوی شارع به مکلفان وانهاده شده است، می‌گردد. این منطقه، الفراغ نامیده می‌شود.

تعیین احکام الزامی در منطقه الفراغ براساس رعایت مصلحت عمومی و به شرط عدم تعارض یا قانون اساسی به عهده قوه مقننه است (صدر، لمحہ تمهیدیه ص 19-18)

خداوند برای حفظ خلافت الهی انسان از انحراف و هدایت آن به سوی اهداف عالی‌ه شاهدانی را برانگیخته است. شاهدان الهی عبارتند از: انبیاء (پیامبران)، ربانیون (امامان) و احبار (علماء دین).

وظیفه شاهدان الهی عبارت است از:

الف) - ابلاغ و حفظ رسالت الهی.

ب) - نظارت و اشراف بر نحوه به‌کارگیری خلافت الهی از سوی انسان و مسئولیت توجیه به میزان مرتبط به رسالت، احکام و مفاهیم آن؛

ج) - اتخاذ کلیه تدابیر لازم برای سلامت مسیر خلافت انسان در صورت انحراف از مسیر الهی.

شاهدان الهی مرجع فکری و تشریحی جامعه انسانی هستند و ضامن صحت و سلامت دینی انسان به شمار می‌روند.

علی رغم وظایف مشترک شاهدان الهی بین اصناف سه گانه شاهدان تفاوت است. پیامبران و امامان از جانب خداوند به نصب خاص منصوب شده‌اند و صاحب ملکه عصمت و علم غیب هستند. اما در زمان غیبت معصوم شاهدان مراجع صالح تقلید هستند. مراجع تقلید تعیین نوعی شده‌اند، یعنی شرایط عام آن‌ها از سوی شارع اعلام شده است و انطباق آن شرایط بر افراد به عهده مردم گذاشته شده است. مراجع به جای عصمت می‌باید عادل باشند. و در عوض علم لدنی معصومان را با اجتهاد بشری به احکام شرعی دست یافته‌اند. (صدر، خلافت الانسان، ص 25-29).

یعنی پیامبران و امامان هر دو وظیفه خلافت و شهادت را متکفل هستند. اما در زمان غیبت کبری جریان شهادت (نظارت و اشراف) در وجود مراجع صالح تقلید، و جریان خلافت در امت تبلور می‌یابد. و تنها در وجود مبارک معصوم شاهد و خلیفه جمع می‌شود. (صدر، خلافت الانسان، 53)

در زمانی که جامعه تحت سیطره طاغوت است و امت از تصدی خلافت الهی قاصر است، مرجع صالح علاوه بر وظیفه شهادت (نظارت و اشراف) وظیفه خلافت را نیز به عهده دارند. چرا که صاحب حق (امت) ناتوان از استفاده از آن هستند. مرجع صالح به احقاق این حق الهی اقدام می‌کند و با آماده کردن مقدمات زمینه به عهده گرفتن خلافت را از سوی خود امت فراهم می‌سازد. در واقع مرجع، امت را برای ایفای نقش الهی استخلاف تربیت می‌کند. زمانی که امت تحت زعامت مرجع صالح سلطه طاغوت را رفع کرد، خلافت عامه الهی به خود امت منتقل می‌شود. وظیفه مرجع صالح در زمان نهضت به مراتب سنگین‌تر از زمان اقامه نظام اسلامی است.

نایب امام در امور شرعی مرجع صالح است. مرجع تقلید در درجه اول جزئی از امت اسلام است و از این حیث به عنوان یک انسان مانند بقیه مردم خلیفه خداوند روی زمین محسوب می‌شود (صدر، خلافت الانسان، ص 52)

در صورت تعدد صاحبان شرایط مرجعیت؛ مرجع صالح از سوی امت تعیین می‌شود. (صدر، لمحہ تمهیدیه، ص 21-22)

شهید صدر دولت مبتنی بر نظریه خلافت مردم با نظارت مرجعیت را جمهوری اسلامی می‌نامد، به نظر وی جمهوری اسلامی حکومتی مقید به قانون است، زیرا شرع بر رئیس دولت و مردم به نحو مساوی سیطره دارد. هر عملی در آن یا به نص شرعی یا به انتخاب مردم است یه بر اساس هر دو. (صدر، لمحہ تمهیدیه، ص 21-22)

جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی از منظر آیت الله خامنه‌ای

همانگونه که در مورد آراء و اندیشه‌های امام خمینی، ذکر شد درک درست و صریح دیدگاه‌های آیت الله خامنه‌ای نیز به علت منصب رهبری و زعامتی که ایشان برعهده دارند و اقتضائاتی که این منصب دارد کار پیچیده و مشکلی است زیرا کلام و سخن ایشان نیز مطابق با درک و سطح فکری مخاطبان، متفاوت بوده، تعبیر و تفاسیر متفاوتی را نیز دربرداشته است و از سوی دیگر ایشان به دلیل ملاحظات رهبری، ملزم به رعایت مصالحی در بیانات و اظهارات خویش هستند که دریافت نظر حقیقی ایشان را مشکل می‌سازد. در اینجا به ذکر و بررسی برخی از دیدگاه‌های ایشان می‌پردازیم:

«دنیای اسلام برای مردم سالاری و حقوق بشر، محتاج نسخه‌ی مغلوط و بارها نقض شده‌ی غرب نیست، مردم سالاری در متن تعالیم اسلامی و حقوق انسان از برجسته‌ترین سخنان اسلام است.» (مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی حدیث ولایت، پیام به حجاج بیت‌الله الحرام (1384/10/19)

«در تفکر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روش‌های خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟ تکیه‌ی اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می‌شود؟ پیامبر را اگر مردم مدینه نمی‌خواستند و در انتظار او نمی‌نشستند و بارها سراغش نمی‌رفتند، مگر به مدینه می‌آمد و جامعه‌ی مدنی تشکیل می‌شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کما این که فتوحات اسلامی تا آن جایی که درست انجام گرفته است - چون همه‌ی فتوحات در فصول صحیحی انجام نگرفته؛ در دورانی، فتوحات همان شکل جهانگشایی‌های سلاطین را پیدا کرد - رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سر راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند - هم در ناحیه‌ی شرقی، هم در ناحیه‌ی غربی - و این در تواریخ ما مشخص و موجود است بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم، حتی بالاتر از این، عواطف آن‌ها، پایه‌ی اصلی حکومت است. این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم.»

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است. این که ما گفتیم، یک ایده و یک فکر است و اگر بخواهیم یک فکر را به شکل قانون قابل اجرا درآوریم، طبعاً مشکلاتی دارد؛ لیکن مشکلات به بهترین وجهی که ممکن بوده، در قانون اساسی ما حل شده است. در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همه‌ی مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراء مردم ارتباط دارند و مردم تعیین کننده و تصمیم‌گیرنده

هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع پایه‌ی مشروعیت خودش را از دست داده است. نظر ما درباره‌ی مردم این است.» (مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی حدیث ولایت، جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی 04/12/1377) «دومین مطلب، تکیه به مردم است - همان‌طور که عرض کردم - هیچ‌کس در نظام اسلامی نباید مردم، رأی مردم و خواست مردم را انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه‌ی مشروعیت می‌دانند؛ لاقلاً پایه‌ی اعمال مشروعیت است. بدون آراء مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقق خواست مردم، خیمه‌ی نظام اسلامی، سر پا نمی‌شود و نمی‌ماند. البته مردم، مسلمانند و این اراده و خواست مردم، در چارچوب قوانین و احکام اسلامی است.» (مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی حدیث ولایت، خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران 14/03/1378)

«مسئله‌ی حکومت و اداره‌ی امور جامعه در اسلام، مسئله‌ی بسیار مهمی است و اگر منتخبان مردم و خبرگان امت دور هم جمع می‌شوند و درباره‌ی این مسئله و حواشی و لوازم آن بحث می‌کنند، هر دقیقه‌ی این بحث‌ها می‌تواند مهم و سرنوشت‌ساز و موجب جلب ثواب الهی باشد؛ چون مسئله بسیار مهم است. در اسلام حاکمیت بر مردم، به معنای یک امتیاز و حق ویژه برای حاکم نیست؛ همچنین حکومت یک امر بی‌ملاک و بی‌مناط نیست - مثل این‌که بر حسب شانس و اقبال، یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر دهه‌ای از دهه‌ها بر عهده گیرد - بلکه تابع معیارهاست و مهمترین کار این است که این معیارها رعایت شود. البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آن‌ها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛ لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر دهه‌ای از دهه‌ها، چه دهه‌های بالا - که سیاست‌های کلان، کارهای بزرگ و اداره‌ی امور کلی کشور در دست آن‌هاست - چه دهه‌های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذارده است و آنچه بر عهده‌ی ماست، این است که این معیارها به‌طور کامل رعایت شود. لذا در اسلام آنچه ما به عنوان حاکمیت اسلامی شناخته‌ایم و امروز هم بنای کلی این جامعه بر آن قرار دارد، مردم‌سالاری دینی است که با دموکراسی‌های رایج دنیا در بنیاد اختلاف دارد.

ریشه‌ی مشروعیت رأی مردم در دموکراسی‌های رایج دنیا اساساً با مشروعیت رأی مردم در نظام مردم‌سالاری اسلامی که ما به دنبال آن هستیم و آن را حکومت اسلامی و حاکمیت اسلام به حساب می‌آوریم، متفاوت است. لذا در روش‌ها، تفاوت بین این‌هاست.» (بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان 13/12/1381)

«در اسلام مردم یک رکن مشروعیتند، نه همه‌ی پایه‌ی مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می‌شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه‌ی مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ. وقتی امام حسین علیه‌السلام را در نامه‌ای که جزو سندهای ماندگار تاریخ اسلام است به کوفه دعوت کردند، این طور می‌نویسند: «و لامری ما الامام الاحکام بالقسط»؛ حاکم در جامعه‌ی اسلامی و حکومت در جامعه‌ی اسلامی نیست، مگر آن که عامل به قسط باشد؛ حکم به قسط و عدالت کند. اگر حکم به عدالت نکرد، هر کس که او را نصب کرده و هر کس که او را انتخاب کرده، نامشروع است. این موضوع در همه‌ی رده‌های حکومت صدق می‌کند و فقط مخصوص رهبری در نظام جمهوری اسلامی نیست. البته تکلیف رهبری سنگینتر است و عدالت و تقوایی که در رهبری لازم است، به طور مثال، در نماینده‌ی مجلس لازم نیست؛ اما این، بدین معنا نیست که نماینده‌ی مجلس بدون داشتن تقوا و عدالت می‌تواند به مجلس برود؛ نخیر، او هم تقوا و عدالت لازم دارد؛ چرا؟ چون او هم حاکم است و جزو دستگاه قدرت است، همان طور که دولت و قوه‌ی قضاییه هم حاکم هستند؛ چون اینها بر جان و مال جامعه‌ی تحت قدرت خودشان حکومت می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است. وقتی بعد از قتل عثمان در خانه‌اش ریختند تا ایشان را به صحنه‌ی خلافت بیاورند، حضرت نمی‌آمد و قبول نمی‌کرد - البته دلیل‌هایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است - بعد از قبول هم فرمود: «لولا حضورالحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظّة ظالم و سغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غاربها»؛ اگر وظیفه‌ی من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی‌شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی‌کردم. یعنی امیرالمؤمنین می‌گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی‌خواهم. حالا بعضی‌ها افتخار می‌کنند: ما باید برویم، تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می‌خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه‌ی ابعاد ظلم و ستم - داخلی، اجتماعی و اقتصادی که حادث‌ترینش است - می‌باشد، خوب است. بنابراین، پایه‌ی مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه‌ی اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارایی ندارد. لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.» (بیانات در دیدار استادان

و دانشجویان قزوین (1382/09/26)

«نکته‌ی آخر این‌که، مشروعیت همه‌ی ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی‌ها و کارآمدی مسئولان طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است، بایست تکیه شود. هر جا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت. این‌که ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس‌جمهور، نماینده‌ی مجلس و برای وزیر شرایطی قائل شده‌ایم و با این شرایط گفته‌ایم این وظیفه را می‌تواند انجام بدهد، این شرایط، ملاک مشروعیت برعهده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می‌کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همه‌ی شعب و شاخه‌هایی که از آن متشعب است، رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوظ و موجودند، این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیه‌ی مسئولان در بخش‌های مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسئولیت‌ها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهده‌ی آن‌هاست، به‌قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق‌العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را، که در آن نشانه‌های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم.» (بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری 1383/06/31)

«آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر، پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسئولیت بزرگ اداره‌ی جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی، بشود درباره‌ی آن از موردی صرف نظر کرد. در این کار بزرگ، صددرصد باید معیارها و ارزش‌های اسلامی در نظر گرفته شود.» (بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم، 1371/03/30.)

«پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم، در آن روز در مقابل چشم کسانی که این خصوصیات را در امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شناختند، او را به منصب ولایت نصب کرد. معنای این نصب، اهمیت دادن به آن معیارهاست ... وقتی در رأس نظام اسلامی نبوی - یعنی نظام اسلامی ساخته‌ی دست مقدس پیغمبر در صدر اول - انسانی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته می‌شود، معنایش این است که در همه‌ی تاریخ، در همه‌ی مسئولیت‌های اساسی در نظام اسلامی، باید معیارها رعایت شود. رعایت معیارها هم، مخصوص ریاست جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه اهمیت دادن به ارزش‌ها، معیارها

و ملاک‌های اسلامی، یک امر ساری و جاری در کل جامعه‌ی اسلامی است، و این است که برکات را متوجه مسلمین می‌کند.» (بیانات در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر» 1373/03/08)

«با قطع نظر از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام و موضوع منصوب بودن آن حضرت - که شیعه متمسک و پایبند به این معناست - دیگران به این بخش قضیه، توجه چندانی نکردند و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد ملاحظه قرار ندادند. در این قضیه، اصل مسئله‌ی نصب حاکم، مسئله‌ی مهمی است که پیام غدیر است. چرا باید این پیام روشن را که پیغمبر اکرم - مؤسس اسلام - به همه‌ی مسلمین داده است، العیاذ بالله نادیده گرفت؟ آن‌جا که می‌گوید: «مسلمانان! دین را از اساس زندگی و از امر حکومت که پایه‌ی زندگی فردی و اجتماعی است، جدا نکنید. دین را به گوشه‌ی خلوت خانه‌ها و ذهن و مسائل روحی منحصر نکنید. دین را به انزوا نیندازید.» اساس زندگی بشر، که بر پایه‌ی حکومت است، امری است متوجه دین؛ مسئولیتی است بر دوش دین و دین باید این کار را انجام دهد. هیچ کس هم آن روز این معنا به ذهنش نیامد که «مگر مردم صغیرند که ولی می‌خواهند؟!» سفسطه‌ی عوامانه‌ای که بعضی افراد با ظواهر علمی و استدلالی مطرح می‌کنند. سرپرستی، همه جا به معنای «سرپرستی آدم قاصر» نیست. آموزگاری و معلمی، همه جا به معنی معلمی کلاس اول دبستان نیست که ما اگر به یک استاد دانشگاه گفتیم «معلم»، بگوییم «هانات شد؛ چون به معلم کلاس اول هم معلم می‌گویند!» معلمی در هر جا، به اقتضای خود آن‌جاست. معلم دانشگاه، معنا و اقتضایی دارد. معلم کلاس اول، یک اقتضا دارد. سرپرستی محجور و صغیر، معنایی و اقتضایی دارد. سرپرستی امت اسلامی، سرپرستی جنگ، سرپرستی صلح و سرپرستی سیاست هم، معنای دیگر و اقتضای دیگری دارد. این‌ها با هم قابل خلط نیستند. این، پیام غدیر است.» (بیانات در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» 1375/02/18)

«اگرچه ولایت یک امر سیاسی است، اما همه‌ی مضمون ولایت در سیاست خلاصه نمی‌شود. این ولایت، پرتوی از ولایت ذات مقدس پروردگار است. این ولایت، ناشی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین است، همچنان که در وجود پیامبر مکرم اسلام بود. این ولایت، فرعی از آن اصل و میوه‌ای از آن ریشه است. لذا از آن به «ولایت» تعبیر شده است. ولایت در حقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط یک فرمانروا یا یک سلطان و یک حاکم نیست بلکه یک ولی است، به مردم نزدیک است، به آن‌ها پیوسته است و مورد اتکای دل و جان مردم است. این معنا در امیرالمؤمنین و در ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام وجود دارد ... امروز بعد از گذشت قرن‌ها، اگر بخواهیم عدالت را تعریف کنیم

و آن را در ضمن مثال و نمونه بیان کنیم، هیچ مثالی رساتر و گویاتر از رفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانیم پیدا کنیم. این است که نبی اکرم او را به امر پروردگار و با نصب الهی به مردم معرفی و به مقام ولایت منصوب می‌کند. این یک حقیقت اسلامی است. این کجا و این که کسی معتقد باشد که هر ظالمی با هر شیوه و رفتار بازیگرانه‌ای توانست زمام قدرت را در دست بگیرد، مردم باید از او اطاعت کنند، کجا؟! این اسلام است یا آن؟!» (بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم، 1381/12/01).

«نظر مردم تعیین کننده است اما نسبت به آن انسانی که دارای معیارهای لازم است اگر معیارهای لازم در آن انسان نباشد انتخاب نمی‌تواند بر او مشروعیت ببخشد. ... آن کسی که معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دین داری کامل و آگاهی لازم برخوردار است آن وقت نوبت می‌رسد به قبول ما. اگر همین آدم را با همین معیارها قبول نکردند باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم.» (سید علی خامنه‌ای. حکومت در اسلام، ج 1. ص 33).

اصطلاح مردم سالاری دینی در سالیان اخیر نخستین بار توسط آیت الله خامنه‌ای جهت توصیف و تبیین ذات و ماهیت نظام حکومتی جمهوری اسلامی به کار گرفته شد و پس از آن بود که وارد ادبیات سیاسی و علمی اندیشمندان و محققین گردید.

«برخی، مردم سالاری دینی را ترکیبی از دو واژه مردم سالاری و دینی دانسته‌اند؛ در حالی که بسیاری از نظریه پردازان اسلامی آن را واژه‌ای مرکب نمی‌دانند. آنان قائل اند که مردم سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم سالاری نیست، بلکه یک حقیقت واحد در جوهره نظام اسلامی است؛ یعنی اگر بنا باشد نظامی بر مبنای دین شکل گیرد، بدون پذیرش مردم، ممکن نیست. ضمن آنکه تحقق مردم سالاری واقعی هم بدون دین امکان پذیر نیست.» (مقام معظم رهبری، روزنامه اطلاعات، 82/10/14).

آیت الله خامنه‌ای مردمی بودن را مقوم و ذاتی مردم سالاری دینی دانسته و مردم سالاری دینی را یک کل بسیط می‌داند.

«مردم سالاری، یعنی اعتنا کردن به خواسته‌های مردم، یعنی درک کردن حرف‌ها و دردهای مردم، یعنی میدان دادن به مردم.» و «اجتماع مردم سالاری، یعنی اجتماعی که مردم در صحنه‌ها حضور دارند، تصمیم می‌گیرند، انتخاب می‌کنند.»

«در جامعه‌ای که مردم آن جامعه اعتقاد به خدا دارند، حکومت آن جامعه باید حکومت مکتبی باشد؛ یعنی حکومت اسلامی و شریعت اسلامی. احکام و مقررات اسلامی باید بر زندگی مردم حکومت کند

و به عنوان اجرا کننده این احکام در جامعه، آن کس از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی است: فقاہت و عدالت.»

به نظر می‌رسد تبیین آیت الله خامنه‌ای درباره مردم سالاری دینی تمام کننده بحث باشد: «جمهوری اسلامی هم بر این دو پایه استوار است: یکی جمهوری، یعنی آحاد مردم و جمعیت کشور، آن‌ها هستند که امر اداره کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین می‌کنند و دیگری اسلام، یعنی این حرکت مردم بر پایه تفکر اسلام و شریعت اسلامی است... در چنین کشوری اگر حکومتی مردمی است، پس اسلامی هم است.»

«در چنین نظام اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی، مردم انتخاب می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و اراده مردم در سایه هدایت الهی و هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی‌برد و از صراط مستقیم خارج نمی‌شود»

شهید بهشتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مردم سالاری دینی

از آن جهت که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به وسیله عده‌ای از علما و فقهای برجسته شیعه در ایران که اکثریت مجلس خبرگان را تشکیل می‌دادند و بیش از همه مرهون زحمات و اندیشه‌های آیت الله شهید بهشتی بوده است - در سال 1358 تدوین و در سال 1368 مورد بازنگری قرار گرفت، می‌تواند بیانگر آرای ایشان در تمامی مسائل حقوق اساسی از جمله کیفیت تعیین رهبر و حاکم اسلامی باشد و یا حداقل به عنوان یک نظر و رأی مشهور فقهی اسلامی مورد توجه قرار گیرد. امام خمینی نیز در این باره می‌گویند: «قانون اساسی جمهوری اسلامی (ایران) یعنی قانون اسلام» (صحیفه نور، 1، 17) در اینجا به چند اصل و فراز از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مبین کیفیت تعیین حاکم و رهبر اسلامی و نقش مردم در تعیین وی در نظام است اشاره می‌کنیم و به منظور تفکیک میان دو متن، که دارای اشتراکات و افتراقاتی هستند، قسم اختصاصی متن قانون اساسی مصوب سال 1358 را داخل کروشه و قسم اختصاصی متن قانون اساسی مصوب سال 1368 را داخل پرانتز قرار می‌دهیم:

«حاکمیت مطلق جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند...» (اصل 56 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.)

«جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به: 1- خدای یکتا (لااله الاالله) و اختصاص حاکمیت و

تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او...» (اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) - «در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر، مدبر است که [اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند] (طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد)» (اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

- «هرگاه یکی از [فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، ... این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده دارد، در غیر اینصورت، خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یک فقیه را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند، او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند] (آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی و یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصدونهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت...» (اصل 107 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

- «هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصدونهم گردد، (یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است) از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد...» (اصل 111 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

حق تعیین سرنوشت مردم از منظر آیت الله شهید بهشتی

شهید بهشتی در باب مشروعیت حکومت، طرفدار نظریه جمع است، بدین صورت که در تعریف مشروعیت یا به نوعی حاکمیت، مبنای مشروعیت را الهی و مردمی، به صورت توأمان می‌پذیرد و از میان اشکال حکومت، حکومتی را که در آن، مردم نقشی ندارند نمی‌پذیرد و قائل به حق انتخاب مردم است ایشان در تبیین علت این مسئله می‌گوید:

بر طبق مبانی اسلامی در عصر ما (غیبت معصوم) حکومت زمامدار حاکم، صرفاً باید سِمَت و قدرت خویش را از آرای مردم بگیرد. کسی حق دارد زمامدار مردم باشد که برگزیده مردم یا لاقلاً پذیرفته

آن‌ها و مورد حمایت مردم باشد. هیچ‌کس حق ندارد بر طبق مبانی اسلام، ولایت، قدرت و زمامداری خودش را بر مردم تحمیل کند، بر خلاف رضایت آن‌ها و بر خلاف پذیرش و حمایت آن‌ها و بر خلاف انتخاب آن‌ها؛ چرا؟ برای اینکه اگر کسی آمد بر خلاف رأی مردم، برخلاف انتخاب و پذیرش و خواست مردم به آن‌ها گفت من آقا بالاسر شما هستم، من حاکم شما هستم، می‌خواهید بخواهید می‌خواهید نخواهید، این آدم یک آدمی است که با زور و با تحمیل و با یک انگیزه تفوق‌طلبی آمده است سمتی را برای خودش ادعا کرده و تفوق‌طلبی و امتیازطلبی و برتری‌طلبی بر طبق منطق قرآن و بر طبق اندیشه اسلامی و ایدئولوژی اسلامی مردود، مطرود و مایه فساد و تیره‌بختی در دنیا و آخرت است ... در تاریخ شیعه بخصوص، همواره رهبران مذهبی‌مان را مردم خودشان می‌پذیرفتند؛ یا با انتخاب مستقیم یا با انتخاب غیرمستقیم. یا خودشان شناسایی داشتند که این فرد به‌عنوان عالم دینی، رهبر دینی روستا، رهبر دینی در مسجد محله، رهبر دینی در شهر یا رهبر دینی در کشور، یا رهبر دینی در جامعه بزرگ اسلامی شایسته آن است که مورد قبول قرار بگیرد و وقتی اکثریت مردم کسی را به این عنوان قبول می‌کردند. این می‌شد رهبر بزرگ، رهبر درجه اول، مرجع اعلا. و هیچ‌گاه هیچ مرجعی به عنوان وراثت، به عنوان اینکه پدر من مرجع بوده، به عنوان تحمیل که من مرجع شما هستم، بخواهید یا نخواهید، مرجعیتش را رهبری‌اش را بر مردم تحمیل نکرده است (سیدمحمد حسینی بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، تهران، انتشارات بقعه، 1390 ه. ش، چاپ چهارم، ص 15-19)

«... امروز در این عصر غیبت امام معصوم منصوب منصوص، در این عصر، امامت دیگر تعیینی نیست؛ تحمیلی هم نیست؛ بلکه شناختنی و پذیرفتنی یا انتخابی است» (سیدمحمد حسینی بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، تهران، انتشارات بقعه، 1390 ه. ش، چاپ چهارم، ص 40)

ایشان در خصوص رابطه امت و امامت در نظام اسلامی می‌گوید:

امت و امامت رابطه‌اش این است که امت نسبت به امام خود باید شناختی آگاهانه داشته باشد و از صمیم قلب او را بپذیرد. تعیین و تحمیل نیست ... اولین ویژگی نظام سیاسی اسلام این است که نظامی است مکتبی، متعهد در برابر مکتب. اجباری هم نیست. هر کس این مکتب را پسندید، دوست داشت، دل به آن بست، خوب بیاید؛ هر کس هم دل به آن نیست نیاید؛ ولی نظامی مکتبی است که ... تعیین و تحمیل در آن نباشد بنابر این (آیا) نظام شاهی اسلام می‌توانیم داشته باشیم؟ هرگز! چون در آن نظام، تعیین و تحمیل وجود دارد (سید محمد حسینی بهشتی، جاودانه تاریخ، 3، 88-89-90. تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، 1390 ه. ش، چاپ دوم، 9).

شهید بهشتی حق انتخاب‌گری و آزادی انتخاب را به قدری دارای اهمیت می‌داند که مخالفت عملی با آن را انحراف از صراط مستقیم اسلام می‌داند:

در جمهوری اسلامی همه باید آزاد بیاندیشند و آزاد جستجو کنند و نسبت به هر چیزی آزادانه آنچه را حق می‌یابند بپذیرند و دنبالش بروند. هر کس و هر گروه و هر مقام و هر عالم و عامی‌ای که از این راه کامل آزادی اندیشه و عقیده ذره‌ای منحرف شود، از صراط مستقیم اسلام منحرف شده است؛ و من به عنوان یک روحانی با شما عهد می‌کنم که در همه عمرم و هم‌اکنون تا زنده‌ام از کسانی که در صدد تحمیل عقیده، فکر و اندیشه به دیگران هستند بیزارم (سید محمد حسینی بهشتی، جاودانه تاریخ، 5، 124. تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، 1390 ه. ش، چاپ دوم، 9).

ایشان در جای دیگر در باب شکل و غلب مدیریت جامعه از نظر اسلام تأکید می‌کند که بجز شکل‌های تحمیلی بقیه اشکال با محتوای اسلامی و متناسب با شرایط، می‌تواند وجود داشته باشند: شکل این مدیریت جامعه چیست؟ شکل خاصی در اسلام برای آن پیشنهاد نشده است، در هر زمانی و در هر مکان و متناسب با شرایط مختلف می‌شود اشکال مختلف داشته باشد. فقط باید آن اصولی را که قبلاً گفته بودم فراموش نکنیم تعیین، تحمیل در آن نباشد (سید محمد حسینی بهشتی، جاودانه تاریخ، ج 5، ص 235. تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، 1390 ه. ش، چاپ دوم، 9).

شهید بهشتی با بیان اینکه اطاعت دل‌خواهانه از امام، استبداد نیست می‌گوید:

«آیا اطاعت دلخواه متعهدانه از امام استبداد است؟ خیر استبداد نیست. اینقدر بعضی‌ها می‌آیند صرف التزام مردم را به اطاعت مؤمنانه از امام و امامت به استبداد تعبیر می‌کنند، این استبداد نیست این همان مدیریت مطلوب است» (سید محمد حسینی بهشتی، جاودانه تاریخ، ج 6، ص 77. تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، 1390 ه. ش، چاپ دوم، 9).

می‌توان از مفهوم مخالف کلام شهید بهشتی این چنین برداشت کرد که وی اطاعت غیردلخواهانه و غیر متعهدانه از امام را استبداد می‌داند. ایشان، علاوه بر موارد بیان شده، حتی در جهت تبیین نظام مکتبی نیز، قلم و بیان چماقی را مردود می‌داند و جلوگیری از حاکم شدن این فضا را وظیفه همگان بیان می‌کند. ایشان، تبیین روشن‌گرانه اندیشه‌های مکتبی را راه‌حلی برای حاکم نشدن فضای چماقی در قلم و زبان، و در ادامه حاکم نشدن چماق چوبی بیان می‌کند:

باید به کسانی که قلم و زبان را به صورت چماق به کار می‌برند، بپردازیم و جلوگیری از آن‌ها را هم با قاطعیت، وظیفه همگانی خودمان بشناسیم و نگذاریم آن چماق‌های قلمی و زبانی، ایجاد تحریک

در محیط بکند و کار را به استفاده از چماق‌های چوبی و غیره بکشاند. دوم اینکه باید بکوشیم مطلب را روشن کنیم که برخورد آرا و افکار، نیازی به استفاده از چماق ندارد. (محمدرضا سرابندی، ج 1، 615)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از نگاه معماران انقلاب اسلامی، همانند امام خمینی، شهید مطهری، شهید صدر و خصوصاً آیت الله خامنه‌ای، مبنای مشروعیت نظام جمهوری اسلامی، دوگانه یعنی خدا و مردم است و از همین روست که مردم‌سالاری دینی از نگاه آنان مفهومی بسیط و درون دینی است نه مرکب و برون دینی؛ به عبارت دیگر دین و مردم‌سالاری دو مقوله غیر قابل تفکیک از یکدیگر هستند و مردم‌سالاری جزئی مبنایی از دین محسوب می‌شود که در صورت فقدان آن، اسلامیت نظام نیز مخدوش خواهد شد. این حقیقت را می‌توان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مرحوم شهید بهشتی نقشی تعیین کننده در تدوین آن داشت نیز به وضوح مشاهده کرد.

1. قرآن مجید.
2. نهج البلاغه
3. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
4. محمد معین. "فرهنگ فارسی تهران: اشجع، 1388 (چاپ چهارم). (5 جلد)
5. حسن عمید. "فرهنگ فارسی (2 جلد) تهران: امیر کبیر، 1364 چاپ ششم
6. فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری. نشر سخن، 1381، ج 3.
7. لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، بهار 1373، جلد 5.
8. فرهنگ جدید سیاسی، محمود مهرداد، انتشارات هفته، 1363
9. عباسعلی عمید زنجانی [آیه‌الله]. «فقه سیاسی». ج 2 (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)، تهران: امیر کبیر، 1366
10. «حدود ولایت حاکم اسلامی»، (تهران: انتشارات وزارت ارشاد، اسفند 1365 ه.ش).
11. حسین جوان آراسته. حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام، قم: نشر معارف، 1384، چاپ اول،
12. عباسعلی عمید زنجانی. فقه سیاسی ج 8، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، 1383.
13. روح الله، خمینی [امام] «شؤون و اختیارات ولی فقیه». ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع. (تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول 1365 ه.ش)

14. روح الله، خمینی [امام] «*صحیفه نور*: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی»، تهیه و جمع آوری: مرکز مدارک انقلاب اسلامی، (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی)، ج 2،
15. روح الله، خمینی [امام] *تحریر الوسیله*، تحقیق و نشر موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی قدس سره. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی (س)، ۱۴۲۷ق. = ۱۳۸۵. ج ۲.
16. «*روح خدا در ولایت فقیه*» (تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی 1362 ه.ش. و روزنامه کیهان، 16 فروردین سال 63.
17. سید محمدباقر صدر، *لمحه فقیهه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران*، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1979م،
18. سید محمدباقر صدر، *مجموعه «الاسلام یقود الحیات»* (خلافه الانسان وشهاده الانبیاء)، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1979م. 1399ق..
19. مرتضی مطهری. *پیرامون انقلاب اسلامی*. تهران: صدرا، 1361.
20. مرتضی مطهری. *علل گرایش به مادیگری* مجموعه آثار، تهران: صدرا، 1361.
21. مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی (حفظ و نشر آثار آیه الله خامنه ای) *حدیث ولایت*، پیام به حجاج بیت الله الحرام 1384/10/19.
22. پایگاه اینترنتی وزارت عدلیه افغانستان، <http://moj.gov.af/fa/page/> 1684
23. استفانی کرونین، *رضاخان و شکل گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران جامی، 1383.
24. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، ج 1، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب 1359.
25. داریوش رحمانیان، *چالش جمهوری و سلطنت*، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹.
26. سیروس غنی، *بر آمدن رضاخان*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، 1377.
27. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطه*، ج ۱، تهران، انتشارات روشنفکران، چاپ اول، ۱۳۵۵.
28. ملک الشعراء بهار، *مختصر تاریخ احزاب سیاسی در ایران*، ج ۲، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
29. ملک الشعراء بهار، *تاریخ احزاب سیاسی*، ج 1، تهران، امیرکبیر، 1379.

30. مهدی قلی‌خان هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران، زوار، 1375.
31. مهدی ملکزاده، *تاریخ انقلاب مشروطه*، ج 3، تهران، علمی، 1371.
32. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، ج 4، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، چاپ پنجم، 1371.
33. آنتونی آربلاستر. «*مردم‌سالاری*» ترجمه: حسن مرتضوی، تهران: آشیان، 1379.
34. دین و دموکراسی، صادقی رشاد، *کتاب نقد*.

35. Ashcraft, Richard (ed.): *John Locke: Critical Assessments*. London: Routledge, 1991
36. A. Barak, *The Judge in a Democracy*, Princeton University Press, 2006, p. 27